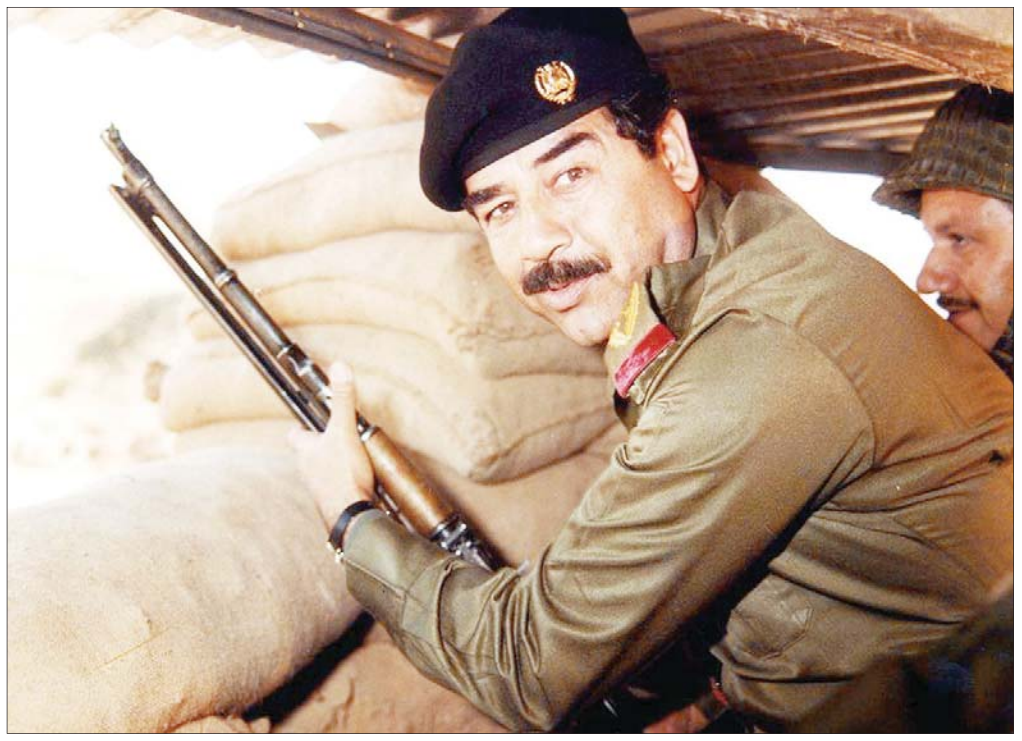

گفت‌وگوی الجزیره با پزشک صدام:

عراقی‌ها تنها به آینده فکر می‌کنند

«علاء بشیر»، هنرمند عراقی و پزشک شخصی «صدام حسین»، دیکتاتور پیشین عراق، در گفت‌وگو با شبکه خبری «الجزیره» از زندگی بین دو حمله نظامی در عراق گفت. او که یک هنرمند مشهور عراقی و جراح است، بیش از دو دهه از عمرش را به‌عنوان پزشک شخصی صدام و جراح پلاستیک او گذرانده است. او علاوه بر شخص صدام، مسئولیت عمل جراحی اعضای خانواده و حلقه اطرافیان آنها را نیز برعهده داشته است. او رئیس پیشین بخش جراحی پلاستیک در دانشگاه بغداد بود. «بشیر» به‌دلیل کاری که در عراق روی بیش از هزاران سرباز مجروح عراقی در جریان جنگ هشت‌ساله عراق و ایران انجام می‌داد، مورد احترام فراوان بود. او به‌دلیل توسعه جراحی‌های نوین پلاستیک و استفاده از تکنیک‌های تازه، ازجمله پیشتازی در انجام عمل‌های جراحی پیوند دست‌های به‌شدت آسیب‌دیده، فردی شناخته شده بود. او می‌گوید نقاشی‌های سورئالیستی‌اش اغلب با مضمون تقدیر و سرنوشت و میرندگی کشیده می‌شوند و به‌طور خاص تأثیر پذیرفته از تجربیات او در جریان جنگ و مشاهده صحنه‌های وحشتناک هستند. «بشیر»، دو ماه پس از حمله نظامی نیروهای آمریکایی که به سقوط حکومت صدام در سال ۲۰۰۳ میلادی انجامید، موفق شد از کشورش فرار کند. این نقاش ۷۵ساله، اکنون در بریتانیا زندگی می‌کند و اخیرا نمایشگاه آثار هنری‌اش، تحت عنوان «خاطره صندلی‌ها»، را در گالری «های هیل» لندن برگزار کرد.

ارزیابی شما درباره رویدادهای اخیر عراق چیست؟

آنچه ما شاهدش هستیم تبعات طبیعی رویدادهای گذشته است. من زمانی‌که نخستین کودتا در جولای سال ۱۹۵۸ میلادی، در عراق روی داد، در دانشکده پزشکی بودم و به‌همراه پسرعمویم به کاخ سلطنتی رفته بودیم. کاخ زیر آتش بود و شما می‌توانستید نشانه‌هایی از خون پادشاه و اعضای خاندان سلطنتی را روی زمین ببینید. در آن زمان، هزاران نفر از مردم اموال کاخ را غارت کردند. ولیعهد را در خیابان‌ها روی زمین کشیده بودند و درنهایت سرش را بریده و قطعه‌قطعه کردند. من، خود شاهد این صحنه‌ها بودم. کمونیست‌ها به قدرت رسیدند و بعثی‌ها را کشتند. بعثی‌ها قدرت را در دست گرفتند و کمونیست‌ها را کشتند. درنتیجه خشونتی که ما در حال تماشای آن هستیم، امری غیرمعمول نبوده است. علت آن نیز فرقه‌گرایی است. زمانی‌که کودک بودم، از کسی نمی‌پرسیدند مسیحی، یهودی یا مسلمان شیعه است. هیچ‌کس به این موضوع توجه نمی‌کرد. بااین‌حال، کنترل مردم از طریق مذهب کار آسانی است.

نوع رفتار شما با صدام پس از انتصاب به‌عنوان پزشک شخصی او چگونه بود؟

وقتی فکر می‌کنم می‌بینم که رابطه‌ای مشابه پزشک و بیمار را داشتیم. یک پزشک نمی‌تواند بیمارش را انتخاب کند و حرفه پزشکی اقتضا می‌کند که پزشک با انواع رفتارهای متفاوت مواجه شود. این موضوع نشان‌دهنده تنوع زندگی و دگرگونی آن است. شما می‌توانید بگویید که من با دشواری‌های زندگی رودررو بودم. صدام مردی بسیار باهوش و بسیاربسیار زیرک بود. البته او یک دیکتاتور بی‌رحم بود. آیا او دچار اختلالات روحی و روانی بود؟ من فکر می‌کنم اکثر مردمانی که بر مسند قدرت تکیه می‌زنند احتمالا دچار چنین اختلالاتی هستند. در کشورهای غربی قدرت محدودشده‌تر است؛ چراکه مردم از تاریخ آموخته‌اند در صورتی که شما قدرت بیش از اندازه‌ای را به یک فرد بدهید، کنترل او بسیار دشوار خواهد شد و جلوگیری از تبدیل‌شدن به یک حاکم مستبد کاری سخت است. دلیل آنکه نلسون ماندلا در تاریخ مردی بزرگ خواهد ماند، بدان خاطر است که او متوجه شد در قدرت باقی‌ماندن انسان را فاسد می‌کند. به همین خاطر وی تصمیم گرفت تا یک دوره زمام امور را در دست داشته باشد و پس از آن از قدرت کناره‌گیری کرد.

کمونیست‌ها به قدرت رسیدند و بعثی‌ها را کشتند. بعثی‌ها قدرت را در دست گرفتند و کمونیست‌ها را کشتند. درنتیجه خشونتی که ما در حال تماشای آن هستیم، امری غیرمعمول نبوده است. علت آن نیز فرقه‌گرایی است. زمانی‌که کودک بودم، از کسی نمی‌پرسیدند مسیحی، یهودی یا مسلمان شیعه است. هیچ‌کس به این موضوع توجه نمی‌کرد. بااین‌حال، کنترل مردم از طریق مذهب کار آسانی است

صدام و اطرافیانش به‌دلیل قساوت و بی‌رحمی، شناخته شده‌اند. آیا هرگز از جانب آنان احساس خطر داشتید؟

تنها یک‌بار، زمانی که گروهی از جراحان را برای عمل «وطبان ابراهیم حسن التکریتی»، برادر صدام، دعوت کرده بودم. او بعدا توسط «عدی حسین» پسر صدام در سال ۱۹۹۵ میلادی کشته شد.

یکی از کسانی که من دعوت کرده بودم یک جراح فرانسوی - یهودی بود. من به این موضوع فکر نمی‌کردم؛ چراکه او دوست من و جراحی بزرگ بود.

روز بعد یکی از افسران گارد صدام به دیدار من آمد. او به من گفت: «یکی از پزشکانی که شما دعوت کرده‌اید یهودی است». من گفتم: «خب، که چه؟» بااین‌حال، می‌دانستم که این موضوع می‌تواند برایم دردسرساز شود، بنابراین تصمیم گرفتم که بهتر است موضوع را به‌طور مستقیم با صدام در میان بگذارم. در نتیجه، من به دیدار او رفتم و با وی صحبت کردم.

صدام به من گفت: «چرا فکر می‌کنید کارتان اشتباه بوده است؟ ما دشمن یهودیان نیستیم. ما علیه آن کسانی هستیم که به فلسطین حمله کرده‌اند».

چه انگیزه‌هایی موجب شدند تا هنرمند شوید؟

پدر من یک مأمور پلیس بود و من از آن موقعیت استفاده می‌کردم و برای بازی در باغ به مرکز پلیس می‌رفتم. یک روز زمانی که چهارساله بودم جنازه یک قربانی قتل را دیدم که روی آن را با یک پارچه سفید پوشانده بودند. آن زمان اولین لحظه آشنایی من با مرگ بود. بعدها به‌عنوان جراح در فاصله جنگ ایران و عراق خودم را در محاصره مرگ یافتم. من هر روز بیشتر به خطی نزدیک می‌شدم که مابین مرگ و زندگی بود. برخی مواقع ما ۳۰ تا ۵۰ سرباز مجروح را تحویل می‌گرفتیم و باید انتخاب می‌کردیم که کدام یک را درمان کنیم. برخی زنده می‌ماندند و برخی می‌مردند. این بستگی به حدس و گمان من و میزان صحت آن داشت. همه‌چیز در گرو ارزیابی و انتخاب من بود. برای من این موضوع یک کابوس بود. چنین رویدادهایی باعث شکل‌دهی مجدد به دیدگاه من درباره زندگی شد. پس از این تجربه، زمانی که به زندگی و تمام وسوسه‌های آن نگریستم، به این نتیجه رسیدم هر آنچه یک فرد در زندگی‌اش به دست می‌آورد، واقعا هیچ است؛ چراکه دیر یا زود آن را از دست می‌دهد و مجبور به ترکش می‌شود. من دریافتم که هر چیزی با وجود زرق‌وبرق و جاذبه‌هایش دروغین است.

درباره آینده عراق چه فکر می‌کنید؟

اگر بخواهم صادقانه حقیقت را بگویم در جامعه ما آسیب‌های جدی وارد شده، ناشی از یک بیماری عفونی بوده که آن هم نفرت است. وجود فضای نفرت و انتقام‌جویی و زندگی در آن شرایط، کار را برای دیدن محیطی فراتر از آن محیط بسیار دشوار می‌کند.

اگر بخواهم خیلی خوش‌بینانه به موضوع نگاه کنم عراق برای هرگونه بهترشدن اوضاع نیاز به صرف زمانی بیش از نیم‌قرن دارد. نسل جوان عراق امروز در غارتگری و کشتار صورت گرفته شریک است. فرزندان آنان نیز از آنچه روی می‌دهد، تأثیر خواهند پذیرفت. در نتیجه، خوش‌بینی بیش از اندازه نسبت به آینده عراق احمقانه و غیرواقع‌بینانه است. درصورتی‌که با واقعیت‌ها مواجه نشویم و در آینه به خودمان نگاه نکنیم و اشتباهات‌مان را ارزیابی نکنیم، رسیدن به آینده بهتر بسیار دشوار خواهد بود. من فکر می‌کنم مردم درباره صدام به‌هیچ‌وجه فکر نمی‌کنند. تنها دغدغه ذهنی آنان درباره آینده است. خوب یا بد، صدام بخشی از گذشته بود و اگر از من بپرسید آیا عراق در حال حرکت در مسیر صحیحی است، جواب من قطعا منفی خواهد بود. عراق نیازمند مردمانی غیر از مردمان دوران رژیم صدام یا رژیم کنونی است. عراق کشوری غنی است و ظرفیت‌های بسیاری دارد، اما افرادی که اکنون در حال حکمرانی هستند شبیه یک چرخ دوچرخه بر روی یک خودروی مرسدس بنز خوب هستند. حرکت‌دادن چنین خودرویی غیرممکن خواهد بود. اکثر مردم افرادی کوته‌بین هستند، مانند یک فرد چشم‌بسته. برخی در این میان پول زیادی به جیب می‌زنند و بسیار خوشحال هستند، اما آنان نسبت به این موضوع آگاهی ندارند که به سمت لبه پرتگاه در حال حرکت‌اند.

به مناسبت ۲۸ آوریل سالروز تولد دیکتاتور پیشین عراق

صدام و تأثیر «عقده ادیپ»

نوژن اعتضادالسلطنه

«مانفرد کتس دوریس» متخصص بالینی امور مرتبط با تحولات رؤسا و تغییرات سازمانی اولین انگیزه تصمیم‌گیری‌های هر رئیسی را جبران جراحت‌ها و زخم‌های احساسی‌ای می‌دانست که فرد در دوران اولیه زندگی خود تجربه کرده است. از دید او قدرت و ثروت، هرکسی را برای دستیابی به قدرت وسوسه می‌کند، اما برای برخی تجربه تلخ پیشینی و فقدان کمک‌رسانی به فرد برای کشف ارزش خویشتن در دوران کودکی، باعث افزایش میل به دستیابی به جایگاه مدیریت در بزرگسالی می‌شود. این دیدگاه که در روانشناسی سیاسی نیز کاربرد دارد، هم‌سانی بسیاری با تز معروف «زیگموند فروید» پدر روانکاوی مدرن دارد. او نیز معتقد بود رفتار انسان در کودکی تحت‌تأثیر نیروهای غریزی و در بزرگسالی تحت‌تأثیر رفتارهای دوران کودکی قرار دارد و از این رو دوران کودکی اهمیت زیادی برای فرد دارد، چراکه زندگی او در دوران بزرگسالی را تحت‌الشعاع خود قرار می‌دهد. فروید در حوزه روانکاوی در چنین بستری بحث «عقده ادیپ» را نیز مطرح کرد. با بررسی زندگی فردی رهبران سیاسی، می‌توان ردپای تأثیر این موضوع را در تصمیم‌گیری‌ها و رویکرد آنان مشاهده کرد.

«صدام» و «عقده ادیپ»

نگاهی به زندگی «صدام حسین» دیکتاتور پیشین عراق نشان می‌دهد تا چه اندازه موضوع «عقده ادیپ» در به‌قدرت‌رسیدن او و تصمیم‌گیری‌های بعدی او مؤثر بوده است. صدام در تاریخ ۲۸ آوریل ۱۹۳۷ میلادی، در خانواده‌ای فقیر و دهقانی در نزدیکی تکریت متولد شد. پدرش پیش از تولد او بر اثر بیماری داخلی (احتمالا سرطان) فوت کرد و در دورانی که مادرش او را باردار بود، برادر ۱۲ساله‌اش نیز در کودکی بر اثر ابتلا به بیماری سرطان چندماه پس از پدرش فوت کرد.

زمانی که مادرش او را در هشت‌ماهگی باردار بود، در حالی که ناتوان و فقیر شده بود، تصمیم به خودکشی گرفت تا آنکه خانواده‌ای یهودی او را از این کار بازداشتند. او تصمیم داشت صدام را نیز بکشد، اما همان خانواده او را از این کار منصرف کردند. پس از تولد صدام در ۲۸ آوریل ۱۹۳۷، مادرش که دچار افسردگی شده بود، حاضر به دیدار فرزندش نشد. سرپرستی صدام به دایی‌اش «خیرالله طلفاح» در تکریت داده شد. در سه‌سالگی صدام بار دیگر به مادرش پیوست. مادر صدام در آن زمان با یکی از خویشاوندان دورش «حاج ابراهیم حسن» ازدواج کرد. اسناد موجود نشان می‌دهند حاج حسن صدام را از نظر فیزیکی و جسمانی موردآزار قرار می‌داد. درنتیجه، حس بدرفتاری ناپدری شخصیت او را خدشه‌دار کرد و به توان هم‌فکری او با سایرین لطمه زد. صدام که از نظر شخصیتی آسیب دیده بود، دچار افسردگی و ناامیدی شد و در تلاش بود تا کمبودهای روحی‌اش را با کسب قدرت جبران کند. او تحصیلات را نزد دایی‌اش «خیرالله» فرا گرفت. او نه‌تنها نقش پدر را برای صدام ایفا می‌کرد، بلکه معلم سیاسی او نیز بود. او علیه بریتانیا در جریان قیام عراقی‌ها در سال ۱۹۴۱ جنگیده و پنج‌سال به اتهام دامن‌زدن به احساسات ملی‌گرایانه زندانی شده بود. او ذهن صدام را از داستان‌هایی درباره قهرمان‌بودن اقوامش، بزرگ‌بودن پدربزرگش پر می‌کرد و می‌گفت آنان برای عراق و ملی‌گرایی عربی جان دادند و با دشمنان خارجی جنگیدند. او می‌گفت باید ادامه‌دهنده راه قهرمانان عرب باشد. «خیرالله طلفاح» حس نفرت از بیگانه را در او ایجاد کرد. او رساله‌ای نوشته بود تحت‌عنوان خدا نباید سه مخلوق را می‌آفرید: پارسیان، یهودیان و مگس‌ها.

خیرالله، معلم ایدئولوژی ملی‌گرایی عربی صدام شده بود. درنتیجه، صدام در سال ۱۹۵۷ به‌طورطبیعی به حزب بعث پیوست که ایدئولوژی آن نزدیک به افکار دایی‌اش بود. حزب بعث در سال ۱۹۴۰ با هدف استقلال عربی و وحدت و سوسیالیسم و خارج‌شدن از یوغ امپریالیست‌ها تشکیل شده بود. صدام با تأثیرپذیری از داستان‌های خیرالله، خود را «نبوکادنزار» قلمداد می‌کرد که پادشاه بابل بود. او عرب نبود، اما بسیاری از عراقی‌ها، او را هم‌ملت خود قلمداد می‌کردند؛ فاتح بیت‌المقدس بود و یهودیان را در سال ۵۸۶ پیش از میلاد از آنجا اخراج کرد. او همچنین مجذوب «صلاح‌الدین ایوبی» شده بود؛ شخصیتی کرد که بسیاری از اعراب، او را عرب می‌انگارند. زمانی که صدام ۱۵ساله بود، «جمال عبدالناصر» رهبر نظامی مصر در سال ۱۹۵۲ کودتا کرد و به قهرمان او تبدیل شد. او در ۲۰سالگی با تأثیرپذیری از «ناصر»، به حزب سوسیالیست بعث عربی در عراق پیوست. او از ابتدای عضویت در حزب، علاقه‌اش با استفاده از خشونت، اعضا را تحت‌تأثیر قرار داد و به‌سرعت پیشرفت کرد.

فقدان محبت پدری؛ عشق به مادر نقطه اشتراک

مطالعات نشان می‌دهند رهبران مرد زیادی بوده‌اند که روابط خوبی با پدرانشان نداشته‌اند یا فقدان روابط عاطفی از سوی پدر را احساس کرده‌اند اما رابطه‌شان با مادر بسیار خوب بوده است ازجمله «بیل کلینتون» رئیس‌جمهوری پیشین آمریکا که پدرش که یک فروشنده در حال سفر بود، سه ماه زودتر از تولد او در یک تصادف کشته شد و پدرخوانده قمارباز و الکلی‌اش نیز همواره با او، مادر و برادرخوانده‌هایش بدرفتاری می‌کرده است. «وینستون چرچیل» نخست‌وزیر مشهور بریتانیا نیز به زحمت با پدرش صحبت می‌کرده و میان آنان رابطه عاطفی گرمی برقرار نبوده است. البته این موضوع در رهبران سیاسی‌ای که پس از کسب قدرت به سمت خودکامگی سوق یافته‌اند و خشونت بیشتری را اعمال کرده‌اند، بیشتر دیده شده است. از زمامداران معروف گمان می‌رود که اسکندر قدرتش را مدیون تربیت از سوی «المپیاس» مادر مجاری‌تبارش بوده باشد. مورخان همچنین نوشته‌اند «ناپلئون بناپارت» نیز نظم و انضباطش را مدیون مادرش «لتیزیا» بوده است. در دوران معاصر، آن‌گونه که مورخان نوشته‌اند، «آدولف هیتلر» رهبر آلمان نازی در دوران کودکی آرام‌وقرار نداشته و پس از مرگ برادرش «ادموند» بر اثر سرخک بداخلاق‌تر و لجبازتر نیز شد. روابط او با پدرش تا حدی جدی بوده که به بحث‌های طولانی می‌انجامیده است. بااین‌حال، او با مادرش روابط خوبی داشته است. پدر هیتلر او را به طور مداوم کتک می‌زده و همین موضوع به عاملی برای تضعیف اعتمادبه‌نفس او تبدیل شده بود. درنتیجه، با استناد به نظرات فروید سه مورد مرگ برادر، اختلاف عقیده با پدر و رابطه صمیمانه با مادر، نقاط عطف تعیین‌کننده رویکرد آدولف هیتلر در سال‌های بعد بوده‌اند. «جوزف استالین» رهبر پیشین اتحادجماهیرشوروی نیز مانند هیتلر به مادرش وابسته بود و رابطه‌ای پرتنش با پدرش داشت. پدر او که معتاد به الکل بود، «جوزف» و مادرش «اکاترینا» را به شکل وحشیانه کتک می‌زد. مادر استالین در خانه مردم کار می‌کرد و لباس می‌شست. او جوزف را به طور مخفیانه به یک مدرسه تحت نظارت کلیسا دور از چشم پدرش می‌فرستاد. پس از به‌قدرت‌رسیدن استالین و زمانی که مادرش در کاخی در گرجستان مستقر شد، او به‌ندرت به ملاقاتش می‌رفت. در نامه‌های استالین به مادرش آمده است: «مادر عزیزم، خواهش می‌کنم ده‌هزار سال زنده باش. می‌دانم که از دست من ناراحتی، اما چه کنم؟ سرم شلوغ است و وقت نوشتن ندارم».

«اسلوبودان میلوسویچ» رهبر پیشین یوگسلاوی که متهم به صدور فرمان نسل‌زدایی صرب‌ها بود نیز کودکی مشقت‌باری را پشت‌سر گذاشته بود. او در روستایی در صربستان در جریان اشغال یوگسلاوی توسط نازی‌ها به دنیا آمد و پدرش در دوران کودکی وی خودکشی کرد. مادر میلوسویچ معلم و فعالی کمونیست بود. آن‌گونه که در زندگی‌نامه او آمده مادرش در کودکی برای او مرکز اصلی جهان تصور می‌شد. او هرروز اسلوبودان را در لباس سفید تمیزی عازم مدرسه می‌کرد. «نیویورک‌تایمز» جوانی او را بچه خپل گوشه‌گیر و با دوستان کم، توصیف کرده است. بااین‌حال، به دلیل شرایط سخت زندگی، مادرش نیز خودکشی کرد و همین موضوع زندگی را برای او دشوار نمود.

عقده‌های تلنبارشده روانی؛ انگیزه‌ای برای ارتکاب جنایات گوناگون

ولفنشتاین در اثری تحت عنوان «شخصیت انقلابی: لنین، تروتسکی، گاندی» تلاش کرد تا مدلی از رفتار انقلابی بنا کند که شامل بسیاری از عوامل است. نخست، نوعی رابطه عشق- نفرت میان پدر و پسر وجود دارد. از سویی پسر از پدر، چهره مذکری را ارائه می‌کند که پسر خود را طبق الگوی او می‌سازد؛ اما پدر درعین‌حال، چهره مقتدری است که مادر یعنی مهم‌ترین چیزی را که موردعلاقه پسر در اوایل زندگی‌اش است را در تصاحب خود دارد. هرچند عقده ادیپ را در همه پسران در حال بلوغ می‌توان یافت، ولی ظاهرا این عقده در جوان انقلابی قوی‌تر از بقیه مردم است. با مرگ پدر، این ستیز حل‌نشده باقی می‌ماند و فرد انقلابی سعی می‌کند تا ستیز درونی خود را به ستیزی بیرونی یعنی ستیزی میان خود و دیگران تبدیل کند. نگاهی کلی به زندگی بسیاری از رؤسای سیاسی به‌ویژه سیاست‌مداران خودکامه، می‌تواند به‌خوبی تبلور احساسات و غرایز سرکوب‌شده درنتیجه فقدان محبت پدر یا وجود خشونت از جانب او را در انتقام‌جویی‌های فردی و گروهی آنان به نمایش بگذارد.

یادداشت

صدام در دامِ صدام

خسرو معتضد

صدام حسین در شرایطی در تاریخ، به‌عنوان چهره‌ای منفور مطرح است که در دادگاه اذهان عمومی نیز متهمی همیشگی خواهد ماند؛ اما این سؤال به‌وجود می‌آید که چه شرایطی موجب می‌شود یک انسان، می‌تواند به‌راحتی جان انسان‌های دیگر را ارزان بپندارد و در راستای قدرت‌طلبی، دست به هر کاری بزند و اعتنایی به هزینه‌ها و همچنین قضاوت عمومی نداشته باشد؟ به‌طور مشخص درباره صدام حسین می‌توان این‌طور گفت که «عقده‌های دوران کودکی»، نقش و سهم زیادی در آنچه دیکتاتور سابق عراق از خود نشان داد، دارند.

صدام حسین فرزند طلاق بود، به‌طوری‌که مهر مادر را آن‌طور که بایدوشاید تجربه نکرده بود و همچنین از توجه پدر هم محروم بود. سرپرستی صدام به دایی‌اش «خیرالله طلفاح» در تکریت داده شد؛ او بیشتر زمان کودکی‌اش را با او می‌گذراند.

صدام به‌همین‌دلیل در طول زندگی پرفرازونشیبش، دشواری‌های آن‌روزها را همیشه به‌یاد می‌آورد و سعی می‌کرد نشان دهد آن کودک بی‌کس‌وکار، چطور برای خودش کسی شده است و فرمانروایی می‌کند؛ البته این دلیلی منطقی برای رفتارهای آن‌چنانی صدام نیست و نمی‌توان از تاریخ انتظار داشت، بدرفتاری چهره‌ها را به‌دلیل مشقت‌هایی که پیش از مطرح‌شدن کشیده‌اند، ببخشند.

واقعیت این است که برای رئیس‌جمهوری اعدام‌شده عراق، فقط قدرت مهم بود و اینکه خودش را به‌عنوان یکی از مهم‌ترین چهره‌های سیاسی دنیا بداند. این اهداف برای او به‌قدری مهم بود که حاضر شد از منافع و دارایی‌های کشورش و مهم‌تر از آن، از جان سربازان خود و همچنین سربازان و حتی غیرنظامیان کشورهایی مانند ایران و کویت مایه بگذارد تا بلکه دنیا، صدام را یکی از قدرتمندترین رهبران جهان بشناسد.

او که در زندگی با وجود جاری‌کردن خون‌های زیاد، عشق را هم تجربه کرد، بارها از استالین به‌عنوان چهره محبوب خود یاد کرده بود تا بتوان این‌طور گفت که «تضاد» جزء جدایی‌ناپذیر شخصیت رئیس‌جمهوری مخلوع عراق بود.

حالا در شرایطی که هشت سال و چندماه از مرگش، آن‌هم به بدترین شکل ممکن می‌گذرد، همچنان هزینه‌هایی که به عراق و منطقه وارد کرد، محل بحث و گفت‌وگوست و حتی گروهی بر این باورند که خلع صدام، کاری بود که آمریکایی‌ها آن را به مردم عراق و منطقه هدیه دادند تا این سؤال پیش آید که واقعا چرا باید یک فرد دست به اقداماتی بزند که هم در زمان حیاتش نتواند آن‌طور که باید، آرامش را تجربه کند و هم پس از مرگ با قضاوت‌های آن‌چنانی از جانب افکار عمومی محکوم باشد. واقعیت موجود و البته قابل‌توجه این است که صدام در دامِ صدام گیر افتاد و نتیجه‌اش این شد که به‌عنوان یکی از اتفاق‌های سیاه تاریخ در نگاه‌ها جای داشته باشد.

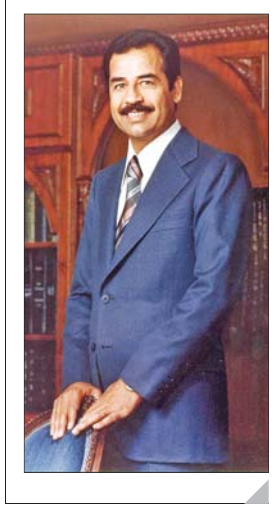

گفت‌وگو

داوود هرمیداس‌باوند:

داعش پلی پوشالی برای بعث است

سعید شمس

داعش این‌روزها در شرایطی تحرکاتش را با جدیت کامل در عراق پشت‌سر می‌گذارد که «پیوستن مهره‌های حزب بعث» موجب شده تا این ذهنیت به‌وجود بیاید که نفراتی که روزگاری تمام‌وکمال در خدمت اوامر صدام بودند، این‌روزها در تلاش هستند تا در غیاب رئیس اعدامی خود، از داعش به‌عنوان پلی برای بازگشت به قدرت استفاده کنند. «بقایای ارتشی حزب بعث که بیش از یک‌دهه است، حاشیه‌نشینی را تجربه می‌کنند، با بروز پدیده‌ای چون داعش گمان کردند فرصت دارند تا دوباره به متن برگردند و دوباره عراق را به عراقی تبدیل کنند که سنی‌ها در آن حرف اول و آخر را می‌زنند. بنابراین ورود داعش به عراق با استقبال بعث مواجه شد تا بتوانند برای تغییر وضع موجود در عراق، استفاده ابزاری کنند». «داوود هرمیداس‌باوند»، کارشناس بین‌الملل با طرح اظهارات بالا و همچنین با تأکید بر اینکه «داعش پلی پوشالی برای بعث است» به پرسش‌های «شرق» درباره رابطه صدام و داعش پاسخ می‌گوید:

می‌توان این‌طور گفت که داعش، میراث شوم حزب بعث است؟

داعش به‌طور مشخص اتفاقی است که به «امروز» تعلق دارد که تحرکات کشورهایی چون عربستان، قطر و حتی ترکیه در قبال بحران سوریه، موجب شد تا این گروه مخوف عرض اندام کند. البته سنی‌های عراق و همچنین ارتشی‌های بعث که خود را از گردونه قدرت خارج‌شده می‌دیدند، به داعش پیوستند تا به‌زعم خود «تغییر» در عراق را شروع کنند.

منظور از سؤال این است که آیا می‌توان تحرکات داعش را محصول و همچنین تداوم آنچه توسط بعثی‌ها مشاهده می‌شد، دانست؟

به‌هرحال، افراطی‌گری و تندروی در شرایطی خودنمایی می‌کند که جامعه پتانسیل لازم را داشته باشد. عراق و عراقی‌ها در دهه‌های اخیر به‌طور مداوم با پدیده‌هایی چون خشونت، تمامیت‌خواهی و... مواجه بودند و دقیقا به‌همین‌دلیل می‌توان این‌طور گفت که فضای این کشور این امکان را به داعشی‌ها داد تا ابراز وجود کرده و تحرکاتشان را به شکلی کاملا جدی دنبال کنند.

تهدید صدام خسارت‌بارتر بود یا رفتارهای داعش؟

شاید صحیح نباشد که این دو مسئله را با هم مقایسه کنیم. به‌هرحال، این دو پدیده، در برهه‌های مختلفی از تاریخ، فعال بودند و رشد هرکدام دلایل متفاوتی داشت. داعش در شرایطی خشونت و همچنین هرج‌ومرج را هدفی مهم برای خود می‌داند که دیکتاتور سابق عراق سعی داشت تا جایگاه ویژه‌ای برای عراق احراز کند، به‌خصوص بعد از قرارداد «کمپ‌دیوید» که با میانجی‌گری کارتر صورت گرفت، سعی کرد در فضای ایجادشده بتواند رهبری اتحادیه عرب را بر عهده گیرد.

اما حمله نظامی به ایران با آنچه گفته شد، هم‌خوان نبود.

بعد از ماجرای سفارت آمریکا و گروگانگیری آمریکایی‌ها توسط دانشجویان ایرانی، فضای خاصی درباره ایران در غرب به‌وجود آمد و به‌همین‌دلیل، صدام به این ذهنیت رسید که با توجه به انزوای ایران و همچنین حمایت آمریکا، می‌تواند به ایران حمله کند تا از این طریق، موقعیت ویژه‌ای را برای خود و کشورش به دست بیاورد.

البته باید اذعان کرد صدام در دو سال اول جنگ هیچ توفیقی نداشت، به‌طوری‌که اگر بعد از آزادسازی خرمشهر جنگ تمام می‌شد، جامعه جهانی به عنوان یک شکست‌خورده محض از او یاد می‌کرد، اما جنگ ادامه یافت و درنهایت، به قطع‌نامه ۵۹۸ منجر شد و دیکتاتور تمامیت‌خواه عراق، این ذهنیت را پیدا کرد که حمایت‌های غرب تداوم خواهد داشت که در عمل این‌طور نشد و درنهایت، توسط آمریکا و با کمک اروپایی‌ها، حکومتش سرنگون و خودش به سرنوشتی محکوم شد که همه مشاهده کردند؛ سرنوشتی که صدام‌حسین را با بدترین وضعیت ممکن، اول از قدرت برکنار کرد و درنهایت با وجود زندگی سرتاسر توأم با قدرت، به آن شکل به دار آویخته شد.

به بحث نوع رابطه داعش و صدام برگردیم. پیوستن ارتشی‌های سابق بعث به داعش را چطور تحلیل می‌کنید؟

بقایای ارتش حزب بعث که بیش از یک‌دهه است، حاشیه‌نشینی را تجربه می‌کنند، با بروز پدیده‌ای چون داعش گمان کردند فرصت دارند تا دوباره به متن برگردند و دوباره عراق را به عراقی تبدیل کنند که سنی‌ها در آن حرف اول و آخر را می‌زنند. بنابراین ورود داعش به عراق با استقبال بعث مواجه شد تا بتوانند برای تغییر وضع موجود در عراق استفاده ابزاری کنند. می‌توان این‌طور گفت تا زمانی که داعش در عراق به فعالیت خود ادامه می‌دهد، بعثی‌ها هم امیدی البته واهی برای بازگشت به قدرت خواهند داشت.

عراق در زمان صدام وضعیت بدتری داشت یا داعش؟

ببینید! بحران منطقه و به‌طور مشخص آنچه در سوریه مشاهده می‌شود، کنترل مرزها را دشوار کرده است تا داعشی‌ها این فرصت را داشته باشند آزادانه به فعالیت بپردازند. همچنین برخی از قدرت‌ها هم تسلیحاتی برای داعش فراهم کردند و همچنین برخی از کشورهای عربی با این هدف که حکومت را از کنترل شیعیان خارج کنند، داعش را ساپورت می‌کنند و به‌همین‌دلیل، رفتارهای داعش در عراق به اندازه فعالیتشان در سوریه مخالف ندارد. مجموع این فرآیند موجب شده تا عراق دشواری‌های زیادی را به چشم ببیند. در پایان لازم به تأکید است که داعش پلی پوشالی برای بعث است و افراد صدام نباید حتی ذره‌ای امید برای بازگشت به فضای تصمیم‌گیری داشته باشند.